

سیرک مذاکرات و حاشیه امن بقای رژیم؛

ترامپ، دلقک ابزارگرا و بازتولید تعلیق به مثابه راهبرد بقا



مذاکرات میان ایالات متحده و جمهوری اسلامی، در مقطع پس از وقایع دی‌ماه ۱۴۰۴ و با تداوم حضور دونالد ترامپ در کاخ سفید، اکنون به مرحله‌ای رسیده است که دیگر به‌سختی می‌توان آن را حتی شبه‌دیپلماسی نامید. پایان زود هنگام گفت‌وگوهای ششم فوریه در عمان—که پس از حدود یک ساعت با ترک سریع محل از سوی هیئت آمریکایی خاتمه یافت نه یک حادثه مقطعی، بلکه نشانه‌ای فشرده از منطق مسلط بر این فرآیند است.

رژیم تنها یک بند از بسته چهاربندی پیشنهادی آمریکا را پذیرفت و آن هم بدون پذیرش توقف کامل غنی‌سازی؛ نتیجه، بازتولید همان وضعیت تعلیق مزمن بود که طی سال‌های اخیر به ستون بقای ساختار فرسوده قدرت بدل شده است. در این چارچوب، مذاکرات بیش از آن‌که ابزاری برای حل اختلاف باشند، به صحنه نمایشی بدل شده‌اند که منطق آن نه بر منافع پایدار دولت‌ها، بلکه بر روان‌شناسی فردی، خودشیفتگی و نیاز افراطی به دیده‌شدن استوار است. ترامپ سیاست را همچون صحنه اجرا می‌فهمد؛ جایی که تهدید، عقب‌نشینی، ترک ناگهانی میز مذاکره و ژست‌های تند رسانه‌ای، خود کنش سیاسی تلقی می‌شوند. در این منطق، تهدید الزاماً به اقدام نمی‌انجامد، زیرا «تعلیق» و «ابهام» بخشی از نمایش‌اند و کارکرد اصلی‌شان، مصرف داخلی و تثبیت تصویر شخصی رئیس‌جمهور است. از نخستین پیام‌ها و نامه‌های تهدیدآمیز ترامپ تا سیرک امروز عمان، یک الگوی ثابت دیده می‌شود: تولید فشار روانی بدون پذیرش هزینه راهبردی. قاعده‌ای که از دل تهدیدات ترامپ بیرون می‌آید، منطقاً باید به جنگ منتهی شود؛ اما همین قاعده بارها نقض شده است. دلیل این تناقض نه تغییر شرایط عینی، بلکه سازگاری تهدید با نیازهای روانی و رسانه‌ای ترامپ است. او تهدید می‌کند تا دیده شود، عقب می‌نشیند تا همچنان در مرکز صحنه بماند و هر بار با ژستی تازه، روایت را از نو می‌نویسد. جمهوری اسلامی، با تجربه طولانی زیستن در وضعیت تهدید مزمن، این الگو را به‌خوبی شناخته است. آنچه در برابرش قرار دارد، رهبری نیست که تهدید را الزاماً به کنش تبدیل کند، بلکه بازیگری ابزارگرا است که تهدید را برای معامله، تصویرسازی و خرید زمان به کار می‌گیرد. نقطه قوت رژیم نه در توان نظامی یا اقتصادی، بلکه در فهم دقیق روان‌شناسی طرف مقابل است. در چنین شرایطی، دادن امتیاز واقعی ضرورتی ندارد؛ کافی است «تکه‌ای استخوان» پذیرش محدود یک بند، وعده‌ای مبهم یا ژستی نمادین، پیش پای ترامپ انداخته شود تا چرخه تعلیق یک‌بار دیگر بازتولید گردد. پایان یک‌ساعته مذاکرات عمان و ترک سریع محل از سوی هیئت آمریکایی، اگرچه در ظاهر نشانه بن‌بست است، اما در منطق این سیرک، خود بخشی از اجراست. نه رژیم قصد عبور از خطوط حیاتی‌اش را دارد و نه ترامپ، دست‌کم در این مقطع، تمایل به پرداخت هزینه واقعی اقدام نظامی نشان می‌دهد. او حتی اسرانیل را نیز به‌شدت مهار کرده است؛ مهارتی که بیش از آن‌که از یک استراتژی منسجم برخیزد، تلاشی برای حفظ انحصار نمایش قدرت است. ترامپ می‌خواهد تنها بازیگر صحنه باشد؛ کسی که هم دشمن را تهدید می‌کند و هم متحد را کنترل. باین‌حال، این مهار، شکافی بالقوه ایجاد کرده است: پرسش از این‌که آیا اسرانیل در نهایت این تعلیق فرسایشی و دلقک‌بازی‌های مشمئزکننده را خواهد پذیرفت یا خود به پایان دادن این نمایش خواهد اندیشید. در پس این نمایش، خون ریخته‌شده دی‌ماه ۱۴۰۴ همچنان بی‌پاسخ مانده است. کشتار، بار دیگر به پس‌زمینه خبری فروکاسته شد؛ عنصری که مصرف رسانه‌ای دارد اما پیامد راهبردی نه. ترامپ، همانند گذشته، این خون را به اهرم فشار پایدار تبدیل نکرد، بلکه آن را در چرخه تهدید، سخنرانی و ژست‌های

مقطعی مستهلک ساخت. پیام ضمنی به رژیم روشن است: زمان می‌گذرد و هزینه واقعی پرداخت نخواهد شد. این وضعیت، به رژیم امکان داده است تا بحران را به سپر دفاعی بدل کند. تهدید دائمی خارجی، امکان امنیتی‌سازی همه‌چیز را فراهم می‌کند: اقتصاد، سیاست داخلی، اعتراض اجتماعی و حتی مرگ. هر مطالبه‌ای می‌تواند هم‌صدایی با دشمن تعبیر شود و هر ناکارآمدی به فشار خارجی نسبت داده شود. تعلیق ساخته‌شده در میز مذاکره، مستقیماً به تعلیق مسئولیت در داخل پیوند می‌خورد. آنچه امروز در دو سوی میز دیده می‌شود، صرفاً تقابل دشمنان نیست، بلکه هم‌سانی نگران‌کننده روشن‌هاست. هر دو طرف از ابزارگرایی، ابهام آگاهانه، حاشیه‌سازی و آدرس‌دهی غلط بهره می‌گیرند. ترامپ چنین وانمود می‌کند که فشار نمایی می‌تواند یک ساختار ایدئولوژیک را وادار به عقب‌نشینی کند؛ رژیم نیز همه بحران‌ها را محصول دشمن خارجی معرفی می‌کند. این هم‌پوشانی رفتاری، نماد یک شیادی سیاسی دوطرفه است؛ توافقی نانوشته بر سر فریب، که در آن حقیقت قربانی می‌شود تا هر طرف روایت خود را بفروشد و زمان بخرد. در نهایت، خطرناک‌ترین پیامد این سیرک مذاکراتی نه بقای موقت رژیم است و نه فرسایش اعتبار یک رئیس‌جمهور، بلکه فرسایش معنا و بی‌اعتباری زبان سیاست است. وقتی تهدیدها توخالی، وعده‌ها مبهم و خون انسان‌ها قابل معامله می‌شود، جامعه یا به بی‌تفاوتی کشیده می‌شود یا به رادیکالیسم کور؛ و هر دو، دقیقاً همان چیزی است که ساختارهای اقتدارگرا برای تداوم خود به آن نیاز دارند. اگر از وقایع دی‌ماه ۱۴۰۴ و سیرک ششم فوریه عمان درسی بتوان گرفت، آن درس روشن است: سیاستی که بر نمایش، فریب و سوءاستفاده از خودشیفتگی بنا شود، نه تنها بحران را حل نمی‌کند، بلکه آن را به حاشیه امن بقای فرسوده‌ترین ساختارها تبدیل می‌کند. تا زمانی که شیپور جنگ تنها در حد ژست باقی بماند و تهدید به کنش بدل نشود، این چرخه تعلیق ادامه خواهد یافت؛ چرخه‌ای که در آن، هزینه را همواره دیگران می‌پردازند.

گرایش کمونیسم شورایی

۶ فوریه ۲۰۲۶ برابر ۱۷ بهمن ۱۴۰۴